



Analyzing the Relationship between Known and Unknown Temporal Events in the Issue of Inheritance with a Critique on Article 874 of the Civil law

Aliakbar Jahani¹ 

1. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, Mazandaran University, Mazandaran, Iran. Email: aajahani@umz.ac.ir

Abstract

The exact time of the events is often considered as the origin of the actualization of jurisprudence and legal laws. Ambiguity in the issue of time will lead to different legal disputes. These legal tensions increase when an unknown event is examined in relation to another known event. Famous majority of jurists, referring to the originality of the delay of the event in events that are measured in relation to the components of time, considered the time delay of the unknown event to be fixed and did not accept the inheritance belonging to the known party. As Article 874 of the Civil Code says: "If persons who have an inheritance between them die and the date of death of one of them is known and the other is unknown in terms of precedence and lateness, only the one whose date of death is unknown inherits from the other. But some other jurists considered it possible by weighing the unknown event with another known event, the proceeding of the principle of *istiṣhāb* (presumption of continuity) in both known and unknown parties, and accepted the division of the inheritance in half between the parties and other heirs.

In this writing, an attempt has been made by researching jurisprudential texts to criticize Article 874 in terms of its scholarly foundations and to investigate other jurisprudential opinions. As a result, after the proceeding of the two *istiṣhāb* s and the realization of the conflict and the fall of the two principles, the inheritance belongs to the parties.

Keywords: known, unknown, inheritance, *istiṣhāb* (presumption of continuity).

Cite this article: Jahani, A. (2024). Analyzing the Relationship between Known and Unknown Temporal Events in the Issue of Inheritance with a Critique on Article 874 of the Civil law. *Jurisprudence and the Fundamentals of the Islamic Law*, 57 (1), 141-158. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

© The Author(s).

DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2024.372968.669653>



Article Type: Research Paper

Received: 13-May-2024

Received in revised form: 1-Sep-2024

Accepted: 22-Sep-2024

Published online: 25-Oct-2024

واکاوی ارتباط حوادث معلوم و مجهول زمانی در مسئله ارث با نقده ماده ۸۷۴ قانون مدنی

علی اکبر جهانی^۱

۱. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران.
رایانامه: aajahani@umz.ac.ir

چکیده

زمان دقیق وقایع غالباً منشاء تحقق قوانین فقهی و حقوقی به شمار می‌رود و اجمال در مسئله زمان، اختلافات و دعوی حقوقی متفاوت را در پی خواهد داشت. این تنش‌های حقوقی هنگامی افزایش می‌یابد که یک رویداد مجهول زمانی در ارتباط با حادثه معلوم دیگر مورد بررسی قرار گیرد. تفاوت آرا اندیشمندان در این مساله تحقیق و پژوهش در این موضوع را ضروری جلوه می‌دهد. مشهور فقها، با استناد به اصالت تاخر حادث در وقایعی که نسبت به اجزای زمان و به حسب مولفه‌های آن سنجیده می‌شود تاخر زمانی حادث مجهول را ثابت دانسته و تعلق ارث به طرف معلوم را نپذیرفتند. همچنانکه در ماده ۸۷۴ قانون مدنی به این مطلب تصریح شده است. اما برخی دیگر از فقها با سنجش حادثه مجهول با واقعه معلوم دیگر، جریان استصحاب در دو طرف معلوم و مجهول زمانی، را ممکن دانسته و تقسیم ارث به صورت تصنیف بین طرفین و سایر وراثت را پذیرفتند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است، و هدف از نگارش این مقاله نقد ماده ۸۷۴ قانون مدنی و اثبات توارث طرفین از یکدیگر می‌باشد، در نتیجه بعد از جریان دو استصحاب و تحقق تعارض و تساقط دو اصل، تعلق ارث به طرفین و توارث آنان از یکدیگر امری قابل اثبات و پاسخی مناسب برای حل این مساله فقهی و حقوقی به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: معلوم، مجهول، اصل تاخر حادث، ارث، استصحاب.

استناد: جهانی، علی اکبر (۱۴۰۳). واکاوی ارتباط حوادث معلوم و مجهول زمانی در مسئله ارث با نقده بر ماده ۸۷۴ قانون مدنی. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۵۷ (۱)، ۱۴۱-۱۵۸.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۴

© نویسندگان

بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۱۱ DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2024.372968.669653>

پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۱

انتشار: ۱۴۰۳/۰۸/۰۴



مقدمه

مسئله زمان از مهم‌ترین مسائل زندگی انسان بوده و دقایق و ثانیه‌ها نقشی اساسی در تحقق مناسبات فقهی و حقوقی بین افراد را به دست گرفته‌است. از سوی دیگر عدم آگاهی نسبت به زمان دقیق تحقق امور تکوینی و اعتباری و صورت پذیرفتن مناسبات اجتماعی بین افراد، ترتب احکام شرع و قوانین موضوعه را با مشکل مواجه ساخته و در بعضی موارد متصدیان امور را در اجرای قوانین و الزامات حقوقی و فقهی متحیر می‌سازد. به طوری که در برخی از موارد مانند ارث از میت، احراز زمان دقیق مرگ مورث، منشاء آثار متعدد فقهی و حقوقی می‌باشد. چنانکه در فرض وقوع دو حادثه مرتبط حقوقی که آگاهی لازم نسبت به تقدم و تاخر یکی از حوادث نسبت به دیگری وجود ندارد توارث بین طرفین به عنوان راه کاری برای برون رفت از این مسئله پذیرفته شده‌است؛ همچنانکه ماده ۸۷۴ قانون مدنی صراحتاً به این مطلب دلالت می‌نماید. اما در فرضی که زمان وقوع یکی از حوادث معلوم و حادثه دیگر از لحاظ زمانی نامعین و مجهول باشد، ارث هر یک طرفین از طرف دیگری، با چالشی جدی روبرو است و قانون مدنی در این فرض، توارث بین طرفین را منتفی دانسته و ارث وارثی که تاریخ فوت او مجهول است را ثابت می‌داند و دیگری را از ارث محروم می‌داند ماده ۸۷۴ قانون مدنی در این مورد بیان می‌دارد:

اگر اشخاصی که بین آنها توارث باشد بمیرند و تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تاخر مجهول باشد، فقط آنکه تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری ارث می‌برد.

ولی این ماده قانونی از این حیث دارای ابهام است که مبنای ارث مجهول از معلوم و ممنوعیت توارث معلوم از مجهول چیست؟ حقوقدانان به تبعیت از مشهور فقها با استناد به اصل تاخر حادث این ماده قانونی را توجیه نمودند، (کاتوزیان، ۱۴۰۰: ۱۶۴؛ لنگرودی، ۱۳۷۴: ۲۹۹-۲۴۵؛ عمید، ۱۳۴۲: ۹۸) در حالیکه اولاً مبانی نظری ماده ۸۷۴ قانونی با استناد به اصل تاخر حادث از حیث علمی قابل نقد و بررسی می‌باشد و ثانیاً در زمینه توارث معلوم و مجهول زمانی نظرات دیگری از جمله سنجش هر یک از حوادث نسبت به دیگری قابل طرح و ارائه می‌باشد که التزام به آن در اصل تحقق ارث یکی از طرفین و شیوه تقسیم اموال تاثیر خواهد داشت. به گونه ای که موجب توارث هر یک طرفین از یکدیگر خواهد شد. لذا ضرورت دارد که تفاسیر و مبانی ناظر به این ماده بازپژوهی شود تا حکم مسئله ارث معلوم و مجهول زمانی به صورت دقیق تبیین شود.

پیشینه تحقیق

در مورد دو حادثه ای که یکی از حوادث از حیث زمان مجهول و دیگری معلوم باشد پژوهش و مقاله ای به صورت مجزا تدوین نشده‌است؛ اما در مورد مسئله اصل تاخر حادث و اصل مثبت و میراث غرق شدگان مقالاتی تدوین شده که از جمله آنها مقاله اصل تاخر حادث و آثار آن به نگارش اکبر احمدی و

مقاله عدم حجیت اصل مثبت و بررسی تطبیقی ماده ۸۷۴ قانون مدنی به نویسندگی الهه شعبانپور المشیری و تأملی فقهی در ماده ۸۷۳ قانون مدنی (تعمیم میراث غرق شدگان و زیرآوارماندگان به سایر مرگ‌های مشتبه) محمد براری لاریمی و محمد محسنی دهکلانی می‌باشد. همچنانکه در کلمات علمای فقه و اصول به صورت محدود به این موضوع پرداخته شده‌است. زیرا روایات موجود به حسب ظاهر اختصاص به موردی دارد که علم به زمان تحقق هیچ کدام از طرفین وجود ندارد و در موارد فقدان و اجمال نص روایی، رجوع و استناد به دلیل فقهاتی متعین خواهد بود. از سوی دیگر در رجوع به اصول عملیه و استناد به اصل استصحاب بین اندیشمندان این حوزه اختلاف نظر جدی وجود دارد به این صورت که بعضی با استناد به اصول عملیه، استصحاب را در یکی از طرفین جاری می‌دانند و گروهی دیگر جریان اصل در دو حادثه معلوم و مجهول را ثابت می‌دانند که با توجه به هر کدام از نظریات، مسئله تقسیم ارث بین هر کدام از طرفین متفاوت خواهد بود که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۱. نظریه اول: تنصیف ارث بین طرفین و سایر وراثت با مصالحه

بنابر این نظریه توارث طرفین از یکدیگر امری ممکن می‌باشد اما افزون بر طرفین، سایر وراثت نیز از ما ترک میت بهره‌مند می‌شوند؛ زیرا مبنای فقهی توارث بین طرفین، وجود دلیل اجتهادی و در صورت نبود آن، دلیل یا فقهاتی است؛ ولی در فرض مورد نظر دلیل اجتهادی موجود نیست. در نتیجه استناد به دلیل فقهاتی متعین است؛ اما نکته اساسی در استناد به دلیل فقهاتی این است جریان استصحاب اختصاص به یکی از طرفین نداشته و ارکان استصحاب در دو طرف قضیه معلوم و مجهول کامل است و با جریان استصحاب در دو طرف معلوم و مجهول، تعارض بین ادله تحقق می‌یابد و در صورت عدم ترجیح هر یک نسبت به دیگری، تساقط دو استصحاب ثابت می‌باشد. در واقع وجود علم اجمالی به عدم تاخر مرگ شخص، نسبت به دیگری محرز می‌باشد و این علم اجمالی مانع جریان استصحاب می‌باشد و در این صورت به وراثت هر یک نسبت به دیگری حکم نمی‌شود و همچنین به عدم وراثت دو طرف نسبت به دیگری و انتقال ارث به سایر وراثت نیز حکم نخواهد شد. زیرا همچنانکه در ارث بردن هر یک نسبت به دیگری تردید وجود دارد در ارث بردن سایر وراثت از همه ما ترک یا بعضی از آن تردید وجود دارد (روحانی، ۱۴۱۲: ج ۲۴: ۴۹۷) در نتیجه برای برون رفت از این چالش با ما ترک حاصل از حوادث معلوم و مجهول زمانی است؛ مانند مال مشتبه که فاقد مالک معین است برخورد می‌شود. زیرا این مال بین اینکه برای وراثت دیگر باشد یا اینکه به طرف دیگر که با او فوت کرده، انتقال یابد مشتبه می‌باشد و حکم این مسئله صلح به تنصیف بین آنها خواهد بود (روحانی، ۱۴۱۲: ج ۲۴: ۴۹۷)

در حقیقت، این نظریه ما ترک میت را بین همه وراثت قابل تقسیم می‌داند؛ بدین صورت که نیمی از مقدار مال مشتبه، به وراثتی انتقال پیدا می‌کند که تقدم و تاخر مرگ وی نسبت به دیگری معلوم نیست

و نصف دیگر به سایر وراث منتقل می‌شود زیرا مال موروث در حکم مال مشتبه می‌باشد و صلح بین طرفین راهی در جهت حفظ حقوق همه وراث به صورت اجمالی است.

۱-۱. نقد نظریه

اما نکته قابل نقد در این نظریه این است که با فرض جریان استصحاب در طرفین معلوم و مجهول زمانی و تحقق تعارض و تساقط بین دو استصحاب رجوع به ادله دیگر ضروری می‌باشد. حال اینکه طبق این نظریه به هیچ کدام از ادله اجتهادی و فقه‌ای دیگر رجوع نشده‌است و برای حل مسئله تقسیم ارث و برون رفت از چالش پیشرو مال موجود به عنوان مال مشتبه محسوب شده و مصالحه و تنصیف مال بین طرفین در نظر گرفته شده‌است. به بیان دیگر این نظریه از نگاه ثبوتی به راه کار مناسبی جهت تقسیم اموال نرسیده و تنها برای رفع تحیر در مقام اثبات، تقسیم اموال به صورت مصالحه را تأیید نموده‌است در حالیکه اولاً دلیلی بر اینکه ماترک میت به عنوان مال مشتبه در نظر گرفته شود وجود ندارد و ثانیاً می‌توان با جریان استصحاب در دو طرف معلوم و مجهول و رجوع به ادله دیگر راه کار مناسب تری جهت تقسیم اموال طرفین به دست آورد که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

۲. نظریه دوم: تقدم موت معلوم زمانی و ارث مجهول از معلوم

طبق این نظریه در سنجش بین حوادث، واقعه معلوم مقدم بر حادثه مجهول بوده و شخصی که زمان فوت او مشخص نیست به عنوان وارث شناخته می‌شود و طرف دیگر که موت او معلوم است از ماترک میت سهمی نخواهد داشت. و دلیل اصلی بر ارث مجهول زمانی از ترکه دیگری استناد به اصل استصحاب است که مشهور فقها جریان آن را در یکی از طرفین ثابت دانسته و استناد به آن را در طرف دیگر ممنوع می‌دانند به بیان دیگر مشهور فقها بر این باورند که استصحاب اختصاص به واقعه مجهول زمانی داشته و در حادثه معلوم زمانی جریان استصحاب ثابت نیست؛ زیرا از حیث زمان، شک و تردیدی در وقوع حادثه معلوم وجود ندارد و واقعه معلوم از حیث حدوث و بقاء متیقن می‌باشد در نتیجه با انتفای یکی از ارکان استصحاب (یقین سابق) جریان اصل ثابت نخواهد بود. (عراقی، ۱۳۸۰: ج ۳: ۱۹۱) از سوی دیگر از حیث اثباتی و توجه به اجزاء خارجی نیز هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد تا نوبت به جریان استصحاب برسد. (اراکی، ۱۳۷۵: ج ۲: ۵۶۱) در واقع در زمان اول یقیناً حادثه معلوم صورت پذیرفته و در زمان دوم به طور قطعی حادثه معلوم تحقق یافته‌است. و همین مطلب دلالت بر عدم جریان استصحاب خواهد داشت. اما در مورد واقعه مجهول به دلیل عدم احراز زمان وقوع حادثه، جریان استصحاب ممکن می‌باشد به این صورت که در واقعه مجهول التاریخ و وقوع شک بین زمان اول و زمان دوم با استناد به اصل تاخر حادث، تاخیر واقعه مجهول از حادثه معلوم به دست آمده و استصحاب در مجهول التاریخ بلامعارض جریان خواهد داشت. (حائری، ۱۴۱۸: ۵۶۶) در واقع اصل تاخر حادث، تقدم زمانی حادثه معلوم نسبت به حادثه مجهول را نتیجه می‌دهد؛ (مکارم، ۱۴۲۵: ۲۹۵)

زیرا این اصل در موارد عدم آگاهی به زمان واقعی هر حادثه ای قابل استناد خواهد بود. (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۱۱: ۲۹؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۲۴: ۲۷۳؛ یزدی، ۱۴۱۸: ۱۰۱۸)

به بیان دیگر در جریان استصحاب مجهول زمانی، به عدم وجود حادثه مجهول در تاریخ حادثه معلوم حکم خواهد شد و در زمان وجود حادثه معلوم به طور قطعی حادثه مجهول اتفاق نیفتاده است؛ (لنکرانی، ۱۴۳۰: ۴۵۷) زیرا بنابر اصل تاخر حادث در زمان شک درواقع مشکوک، اصل بر عدم تحقق آن، تا زمان یقین به وجود حادثه است (مراغی، ۱۴۱۷: ج ۱: ۹۵) و شک در زمان مرگ یکی از طرفین، حکم به عدم حدوث یک واقعه تا زمان احراز مرگ را در پی خواهد داشت. و تا زمان علم به وقوع حادثه مجهول، اصل تاخر حادث جریان خواهد داشت. همچنانکه مشهور فقها به این مطلب تصریح نمودند. (مغنیه، ۱۴۲۱: ج ۲: ۵۶۷) (لنکرانی، ۱۴۳۰: ۴۹۳) (زنجانی، ۱۴۱۹: ج ۱۲: ۴۲۵)

درواقع حکم به عدم وجود مجهول زمانی از اثبات تاخر وجود حادثه مجهول نسبت به واقعه معلوم جدا نخواهد بود و در صورتی که علم اجمالی به تحقق حادثه در زمان اول یا دوم وجود دارد با جریان اصل تاخر حادث، وقوع حادثه مجهول در زمان دوم به اثبات می‌رسد و از راه ملازمه عقلی، عدم تحقق واقعه مجهول در زمان اول به دست می‌آید. در نتیجه اثبات تاخر حادثه مجهول از واقعه معلوم با جریان اصل ثابت می‌شود و این مطلب اختصاص به این موضوع نداشته و مشهور فقها در فروع مختلف فقهی از جمله مسئله اشتباه در تقدم و تاخر رجوع مرتبه از اذنی که در معامله داده است نسبت به تحقق معامله و عدم آن، چنین اصلی را جاری ساخته و تاخر حادثه مجهول از معلوم را نتیجه می‌گیرند. (طوسی، ۱۳۸۷: ج ۸: ۲۷۳؛ اصفهانی، ۱۴۲۲: ۲۲۵؛ حلی، ۱۴۰۸: ج ۴: ۱۲۰؛ حلی، ۱۴۱۳: ج ۲: ۲۲۹، عاملی، ۱۴۱۷: ج ۲: ۳۱۹؛ هندی، ۱۴۱۶: ج ۲: ۳۶۱)

۱-۲. دلایل عدم جریان استصحاب در معلوم زمانی

مشهور علمای اصول، جریان استصحاب در مجهول زمانی و عدم جریان استصحاب در معلوم زمانی را بیان نمودند. (انصاری، ۱۴۲۸: ۲: ۶۶۷؛ آخوند، ۱۴۱۹: ۴۲۱، نائینی، ۱۳۷۶: ۴: ۴۲۱، عراقی، ۱۳۸۰: ۲۱۷) و هر کدام برای جریان و عدم جریان استصحاب در این مسئله دلایل متفاوتی در این مورد را بیان نمودند. که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۱-۱-۲. عدم اتصال زمان شک و یقین در معلوم زمانی

اتصال زمان شک و یقین، شرط اساسی تحقق استصحاب است. در حالیکه این نوع ارتباط بین متیقن و مشکوک در قضیه مجهول زمانی و معلوم زمانی ثابت نشده است؛ زیرا در زمان اول یقینا حادثه معلوم و مجهول ایجاد نشده است و در زمان دوم نیز حادثه معلوم یقینا واقع شده است، اما وقوع حادثه مجهول در زمان دوم (همزمان با حادثه معلوم) و زمان سوم مشکوک می‌باشد و از این حیث اتصال زمان شک به زمان یقین محرز نمی‌باشد؛ زیرا اگر حادثه دوم در زمان دوم تحقق یابد اتصال زمان شک به یقین صورت می‌پذیرد. اما اگر حادثه دوم در زمان سوم صورت پذیرد زمان شک از زمان یقین منفصل

می‌باشد و تمسک به عموم استصحاب در این مورد امکان پذیر نیست زیرا استناد به عموم دلیل استصحاب در شبهات مصداقیه ممکن نمی‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۱: ج ۳: ۱۰۴؛ خمینی، ۱۳۸۱: ۱۷۷)

۲-۱-۱. نقد دلیل اول

اما به نظر می‌رسد آنچه در استصحاب حائز اهمیت است، احراز و ادراک تحقق یقین و شک فعلی است که متعلق به حدوث و بقاء است بدون اینکه یقین دیگری بین یقین اول و شک فاصله ایجاد کند و تردید در زمان حدوث واقعه مجهول موجب شک در وجود معلوم تاریخ در زمان حدوث واقعه مجهول و عدم آن می‌شود؛ نه اینکه موجب یقین به عدم معلوم زمانی یا حتی احتمال عدم شود. (خویی، ۱۴۱۸: ج ۴: ۱۹۲) در واقع وجود واقعه معلوم در زمان ایجاد حادثه مجهول همچنان مشکوک و مردد می‌باشد و مقتضای اصل استصحاب عدم وجود واقعه معلوم در زمان واقعه مجهول می‌باشد که التزام به این مطلب عدم تاخر واقعه مجهول از واقعه معلوم را در پی دارد در نتیجه ارکان استصحاب در هر دو طرف قضیه معلوم و مجهول زمانی محقق می‌باشد.

اما نقدی دیگر که در مورد اتصال بین یقین و شک به نظر می‌رسد این است که در استصحاب تقدم یقین بر شک، به‌عنوان شرط محسوب نمی‌شود و با حدوث شک و یقین در یک زمان هم استصحاب جاری خواهد بود. (خویی، ۱۴۱۸: ج ۲: ۲۲۱) در حقیقت سبقت زمانی وجود یقین بر شک، شرط اساسی استصحاب نیست بلکه سبقت زمان تحقق متیقن نسبت به امر مردد، شرط مهم جریان استصحاب خواهد بود و تحقق شک بعد از یقین امری است که غالباً در عالم خارج صورت می‌پذیرد و آنچه در جریان استصحاب دارای اهمیت ویژه‌ای است اتصال زمان مشکوک به زمان متیقن بدون تخلل یقین دیگر می‌باشد که در فرض مسئله معلوم و مجهول زمانی چنین امری تحقق پیدا کرده است مرحوم خویی در این مورد بیان می‌دارد:

بین یقین و شک اول، یقین دیگری قرار نگرفت تا اتصال بین یقین و شک را از بین ببرد.
(خویی، ۱۴۱۸: ج ۲: ۲۲۱)

در این صورت باید گفت که موضوع استصحاب محرز می‌باشد؛ زیرا در برش اول از زمان، یقین به عدم تحقق دو واقعه مرتبط با یکدیگر وجود دارد و در برش سوم از زمان شک در تقدم و تاخر دو حادثه موجود تحقق پیدا می‌کند و همین وجود یقین سابق دو واقعه و شک لاحق که محصول تردید در تقدم و تاخر است وحدت قضیه یقین و شک را حاصل می‌سازد.

۲-۱-۲. وجود یقین و عدم وجود شک

اما دلیل دیگر برای عدم جریان استصحاب در معلوم زمانی، فقدان یکی از ارکان استصحاب است؛ به این صورت که ماهیت استصحاب زمانی تحقق پیدا می‌کند که حکم به ثبوت یقین در گذر زمان داده

می شود و اثبات حکم یقینی به هنگام شک در یقین سابق تا زمان علم به ارتفاع آن ادامه خواهد داشت. اما مسئله اساسی این است که با وجود قضیه معلوم زمانی دیگر شکی در تحقق و عدم تحقق واقعه وجود نخواهد داشت؛ زیرا حادثه مورد نظر در قطعه‌ای از زمان یقیناً صورت پذیرفته و این موضوع در برش دیگری از زمان یقیناً محقق شده است (حائری، ۱۴۱۸: ۵۶۳) و از حیث ظاهری هیچ گونه شک و تردیدی در زمان وقوع حادثه معلوم وجود ندارد تا زمینه جریان استصحاب فراهم شود. (حلی، حسین، ۱۴۱۳: ج: ۱۰: ۱۶۸) در واقع مفاد استصحاب، حکم به بقاء متیقن در طول زمان، و جریان آن تا زمان یقین به ارتفاع است در حالیکه شکی در معلوم التاریخ به اعتبار طول زمان وجود ندارد تا استصحاب متیقن و جریان آن به زمان حال تحقق پیدا کند؛ (زنجانی، ۱۳۸۲: ج ۱۲: ۴۲۰۵) زیرا در دو طرف قضیه در طول زمان علم به واقع وجود دارد. (نائینی، ۱۳۷۶: ج ۴: ۵۰۹)

به بیان دیگر موضوع استصحاب در این گونه موارد مرکب از دو امر مرتبط می باشد که یکی از دو امر در خارج تحقق پیدا می کند و علم وجدانی به زمان تحقق آن در خارج موجود است و جزء دیگر که زمان تحقق آن معلوم نیست و از این حیث مشکوک می باشد از طریق استصحاب ثابت می شود. و از پیوستن استصحاب به امر وجدانی معلوم، موضوع حکم شرعی ثابت خواهد بود و با اثبات موضوع جریان حکم و انصاف محمول برای موضوع امکان پذیر خواهد بود. مرحوم صدر در تشریح این نظریه بیان می دارد:

با ضمیمه کردن استصحاب به امر وجدانی موضوع حکم شرعی را احراز می کنیم البته به شرط اینکه اثر شرعی مترتب بر ذات دو جزء باشد. (صدر، ۱۴۱۸: ج ۲: ۴۳۲)

با توجه به این بیان باید گفت اثر شرعی مترتب و معلول ذات دو جزء مرتبط با یکدیگر خواهد بود. اما در صورتی که ترتب محمول شرعی متوقف بر وصف اجتماع و پیوستگی دو جزء با یکدیگر باشد، جریان استصحاب در اثبات این گونه از موضوعات کارساز نخواهد بود؛ زیرا با استصحاب می توان آثار شرعی مربوط به مستصحب را احراز نمود و هم‌ردیفی و اقتران دو جزء از آثار عقلی و تکوینی مستحصب خواهد بود که از راه استصحاب قابلیت اثبات حکم شرعی را نخواهد داشت.

۲-۱-۲. نقد دلیل دوم

آنچه در نقد دلیل دوم به نظر می رسد این است که اگر قضیه معلوم بدون در نظر گرفتن واقعه دیگر مد نظر قرار گیرد، تردیدی در زمان تحقق آن وجود ندارد اما سنجش با واقعه مجهول دیگر التزام به این دلیل را با مشکل مواجه می سازد؛ زیرا با توجه به جنبه‌های متفاوت یک واقعه و در نظر گرفتن تمام اطراف وقایع مرتبط، جریان اصل در این موارد ثابت می باشد و این امکان وجود دارد که یک حادثه با توجه به عنوان و موضوعی خاص، مورد استصحاب قرار نگیرد. اما با توجه به عنوان و موضوع دیگر، محل تحقق استصحاب باشد. به بیان دیگر اگر چه قضیه معلوم التاریخ از حیث اجزاء زمان دارای هیچ گونه شک و تردیدی نیست اما در سنجش با حادثه دیگر، شک و تردید در تقدم و تاخر زمانی بین

دو حادثه معلوم و مجهول وجود دارد توجه به این نکته جریان استصحاب در دو طرف واقعه را ممکن می‌سازد. همچنانکه بعضی از فقها در این مورد بیان می‌دارند:

یقین به نقض حالت سابقه در یک حادثه با عنوانی خاص با تحقق شک در همان حادثه با عنوانی دیگر تنافی ندارد و عدم جریان استصحاب در یک حادثه از حیث زمانی به دلیل عدم تعلق شک به آن، منافاتی با جریان استصحاب در همان حادثه از حیث سنجش با حادثه دیگر ندارد؛ زیرا از این جهت تعلق شک امکان‌پذیر می‌باشد... و بین معلوم و مجهول تاریخ از حیث جریان استصحاب تفاوتی وجود ندارد (خویی، ۱۴۱۸: ج ۴: ۲۹۱)

افزون بر اینکه که دلیلی بر حجیت اصل تاخر حادث وجود ندارد زیرا آنچه اصل تاخر حادث آن را ثابت می‌کند این است که اگر علم به وجود شیء در زمانی وجود داشته باشد و شک و تردیدی در این مسئله حاصل شود که آیا این موضوع، قبل از زمان حال به وقوع پیوسته یا اینکه در زمان فعلی ایجاد شده است، حکم به عدم حدوث شیء تا زمان علم به وجود آن خواهد شد. اما اینکه این حادثه نسبت به حادثه دیگر دارای تقدم یا تاخر می‌باشد قابلیت اثبات را نخواهد داشت و حتی بنای عقلا نیز این چنین مطلبی را تایید نمی‌کند؛ (خویی، ۱۴۱۹: ج ۲: ۱۸۸) زیرا ارتکاز عقلا تنها تاخر وجود شیء با توجه به اجزاء زمان را تایید می‌کند، اما تقدیم و تاخیر نسبت به حادثه دیگر از لحاظ عرفی قابلیت احراز و اثبات را نخواهد داشت و همین مسئله استناد به ارتکاز عقلا در اثبات تاخیر واقعه مجهول را با مشکل مواجه می‌سازد.

درواقع جریان اصل تاخر حادث تنها دلالت بر تاخیر حادثه مجهول دارد، اما تقدیم واقعه معلوم بر حادثه مجهول از راه استصحاب به دست نمی‌آید و ملازمه عقلی بین تاخیر واقعه مجهول و تقدیم واقعه معلوم، نقشی اساسی در این زمینه ایفا می‌کند؛ زیرا اصل مثبت در جهت مجهول زمانی جریان داشته و همین مسئله جریان استصحاب در مجهول تاریخ را با مشکل مواجه می‌سازد در نتیجه با وجود تحقق اصل مثبت در جریان استصحاب، رجوع به ادله دیگر امری مسلم خواهد بود و در فرض عدم آگاهی از تقدم و تاخر حوادث، جریان استصحاب تاخیر واقعه مجهول را نتیجه می‌دهد اما تقدیم واقعه معلوم بر مجهول از راه اصل مثبت به دست می‌آید. (نجفی، ۱۴۱۴: ج ۳۲: ۲۶۹)

درواقع اصل تاخر حادث تنها تاخیر مجهول را نتیجه می‌دهد اما تقدیم واقعه معلوم بر مجهول امری است که لازمه تاخیر مجهول است در حالیکه از نگاه علمای اصول قابلیت اثبات تقدم و تاخر بر اساس اصل مثبت جایز نیست. (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۴۶) در نتیجه وجود اصل مثبت مانعی در جهت اثبات تقدم واقعه معلوم نسبت به واقعه مجهول محسوب می‌شود.

۳. نظریه سوم: توارث طرفین از یکدیگر و عدم ارث سایر طبقات

بنابراین نظریه، جریان استصحاب در هر دو طرف قضیه معلوم و مجهول زمانی، امکان پذیر است به این صورت که در حادثه مجهول التاريخ، جریان استصحاب عدمی تا زمان یقین به وجود حادثه دیگر امری مسلم خواهد بود و با تحقق ارکان اساسی از یقین سابق و شک لاحق، جریان استصحاب ثابت می‌باشد و از سوی دیگر در مورد واقعه معلوم زمانی با توجه به سنجش حادثه معلوم نسبت به حادثه مجهول امکان جریان استصحاب وجود خواهد داشت. (روحانی، ۱۴۱۲: ج ۲۴: ۴۹۷) به‌عنوان مثال اگر زمان مرگ پدر معلوم بوده و فوت فرزند از لحاظ زمانی نامشخص باشد، جریان استصحاب عدم ازلی در مورد فرزند امری غیر قابل انکار است. اما توجه به این نکته ضروری است که جریان استصحاب در مرگ پدر هم قابل تصور می‌باشد به این صورت که اگر در روز اول یقین به عدم تحقق دو حادثه داریم و روز دوم یقین به تحقق مرگ پدر حاصل شود در این صورت علم به حدوث یک واقعه در روز دوم منشاء اثر نخواهد بود و آنچه دارای اثر می‌باشد تقدم مرگ هر یک از طرفین نسبت به دیگری است و حدوث مرگ پدر در زمان حیات فرزند و تقارن وجودی بین آن دو مشکوک اصلی و مورد جریان استصحاب خواهد بود و ارکان استصحاب نسبت به هر دو طرف قضیه معلوم و مجهول زمانی جاری خواهد بود. همچنانکه در بحث تقدم اختلاف زوجین در وقوع عقد در حالت احرام یا احلال، نظر شخصی که مدعی صحت عقد می‌باشد مقدم بر دیگری است و در این صورت فرقی بین حوادث مجهول زمانی و حادثه معلوم و مجهول زمانی وجود ندارد. (یزدی، ۱۴۱۹: ج ۵: ۵۳۹) و در بحث معلوم بودن زمان حدث یا طهارت جریان استصحاب در طرف معلوم امکان پذیر می‌باشد. (صافی، ۱۴۲۷: ج ۶: ۲۵۱)

درواقع معلوم بودن یک واقعه از حیث زمانی تلازمی با تقدم یا تاخر آن نسبت به واقعه دیگر نخواهد داشت برخی از فقها در این مورد بیان می‌دارند:

معلوم بودن یکی از دو حادثه در اصل تحقق آن است نه اینکه یکی از آنها مقدم یا متاخر باشد پس مجهول التاريخ بر دو گونه است: قسمی از جهت تحقق مجهول است و گاهی از جانب تقدم و تاخر هر یک نسبت به دیگری است و حکم هر دو قضیه واحد است. (تبریزی،

۱۳۷۸: ج ۳: ۴۰۵)

در حقیقت معلوم بودن زمان یکی از دو حادثه، ارتباطی با اجرا و عدم اجرای استصحاب نخواهد داشت و جریان استصحاب در هر دو طرف معلوم و مجهول زمانی امری مسلم خواهد بود. (طباطبایی، ۱۴۲۶:

ج ۶: ۳۴۷)

۳-۱. دلیل نظریه توارث

اما دلیلی که برای جریان استصحاب در معلوم زمانی بیان می‌شود این است که وجود شک و یقین و اتصال بین آن دو اختصاص به قضیه مجهول زمانی ندارد؛ زیرا حوادث مرتبط با یکدیگر از دو حیث متفاوت سنجیده می‌شود. ابتدا اینکه یک قضیه نسبت به اجزاء زمان و با توجه به وقت تحقق آن در بازه‌های زمانی مختلف مورد بررسی قرار گیرد که در این صورت، زمان به‌عنوان ظرف مد نظر قرار می‌گیرد و با توجه به این جنبه در قضیه معلوم ابهامی وجود ندارد و تعیین زمانی و عدم آن از این حیث ثابت می‌شود. اما اگر واقعه معلوم نسبت به حادثه مجهول دیگر سنجیده شود احراز علم و یقین به زمان واقعی حوادث با ابهام و اجمال روبروست؛ زیرا احتمال تقدم و تاخر بین دو قضیه وجود داشته و همین مطلب به‌عنوان شک و تردیدی در قضیه معلوم زمانی موجب تحقق یکی از ارکان استصحاب خواهد بود. از سوی دیگر یقین سابق درواقعه معلوم قابل تصور خواهد بود؛ زیرا جریان استصحاب با توجه به یقین سابق که ناشی از عدم تحقق یک واقعه نسبت به واقعه دیگر است، ممکن بوده و از این جهت مانعی در راستای تحقق استصحاب وجود ندارد. (عراقی، نائینی، ۱۳۸۰: ج ۳: ۱۹۱) (صدر، ۱۴۱۸: ج ۲: ۴۳۵) آیت الله خوبی در این تأیید نظریه بیان می‌دارد: «هیچ گونه تنافی وجود ندارد که یک حادثه به یک عنوان معلوم باشد و به یک عنوان دیگر مشکوک باشد» (خوبی، ۱۴۱۸: ج ۲: ۲۳۲) درواقع ارکان استصحاب در سنجش دو حادثه معلوم و مجهول زمانی کامل بوده و موضوعی که مورد استصحاب واقع می‌گردد عدم اتصاف تقدم و تاخر هر یک از طرفین نسبت به دیگری است که یقین سابق را محقق می‌سازد اگر چه در قضیه عدمی نیازی به احراز موضوع نمی‌باشد.

آیت الله روحانی نیز در این مورد بیان می‌دارد: «عدم خاص یعنی عدم حادثه معلوم در زمان حادثه دیگر مشکوک است و از این جهت اصل استصحاب جریان پیدا می‌کند... موضوع استصحاب به صورت سالبه به انتفاء موضوع متیقن است.» (روحانی، ۱۴۱۲: ج ۵: ۵۲۹)

در حقیقت جریان استصحاب در سمت معلوم و مجهول زمانی نیازی به وجود موضوع ندارد؛ بلکه در جریان استصحاب عدمی، سلب موضوع در جریان استصحاب کار ساز بوده و ارکان استصحاب با سلب موضوع کامل می‌باشد؛ زیرا بر خلاف موضوعات وجودی که احراز تحقق آن شرط اساسی حمل و جریان محمول می‌باشد در موضوعات عدمی نیازی به احراز عدم نیست؛ زیرا عدم فی نفسه معدوم بوده و برای احراز آن، نیازی به اثبات وجود نیست و بدون احراز عدمی، نیز جریان استصحاب ثابت خواهد بود. درواقع اگرچه یکی از حوادث از حیث زمان معلوم و مشخص می‌باشد اما این معلومیت زمانی با توجه به اجزاء زمان تحقق پیدا کرده‌است که در برهه‌ای از زمان تحقق پیدا نکرده و در برش دیگر از زمان صورت پذیرفته‌است اما در همین قضیه معلوم زمانی نیز به اعتبار دیگر می‌توان استصحاب را جاری نمود به این صورت که اگر این قضیه معلوم زمانی با قضیه مجهول زمانی دیگر سنجیده شود از این جنبه قضیه معلوم زمانی دارای ابهام و اجمال خواهد بود زیرا تقدم و تاخر حادثه

معلوم زمانی نسبت به حادثه مجهول زمانی مشخص نیست و همین امر موجب می‌شود که امکان استصحاب در دو طرف مجهول و معلوم زمانی وجود داشته باشد (سبحانی، ۱۴۲۴: ج ۴: ۲۳۰) و با فرض تحقق هر دو استصحاب در دو طرف معلوم و مجهول تاریخ حکم این مسئله مانند دو حادثه مجهول زمانی خواهد بود. شهید صدر در این مورد بیان می‌دارد:

جریان استصحاب در هریک از مجهول تاریخ و معلوم تاریخ فی نفسه» [، یعنی استصحاب در هر جزء با صرف‌نظر از تعارض دو استصحاب، امکان جریان دارد؛ چون ارکان آن موجود است]. این دو استصحاب به سبب معارضه با یکدیگر ساقط می‌شوند؛ زیرا آن جزئی که تاریخش معلوم است، تاریخش به لحاظ خودش معلوم است، ولی تاریخ نسبی آن، یعنی تاریخش در ارتباط با جزء دیگر [، که پیش از آن بوده و یا بعد از آن، معلوم نیست. پس هر دو جزء به لحاظ تاریخ نسبی مجهول هستند. (اسلامی، ۱۳۸۷: ج ۳: ۴۱۹)

توجه به این نکته لازم است که جریان استصحاب در قضایای معلوم تاریخ به دو صورت قابل تصور است.

۳-۱-۱. جریان استصحاب در قضایای محمولی

در قضایای محمولی که عنوان به صورت وجود و عدم موضوع تحقق پیدا می‌کند جریان استصحاب امکان پذیر خواهد بود؛ به این صورت که اگر اثر مورد نظر مترتب بر عدم تحقق موضوع باشد، بنابر تحقق مفاد لیس تامه که منوط به عدم یکی از حوادث در زمان واقعه دیگر می‌باشد، جریان استصحاب عدم در مجهول زمانی ممکن خواهد بود. و این مطلب مورد قبول فقهایی است که استصحاب در فرض معلوم زمانی را جاری نمی‌دانند اما با در نظر گرفتن سبقت هر یک از معلوم و مجهول زمانی و در فرض تحقق وجود خاص یا عدم آن، جریان استصحاب در دو طرف معلوم و مجهول امکان پذیر خواهد بود. (شیرازی، ۱۴۲۷: ج ۷: ۲۵۶) و دلیل این مطلب احراز موضوع بر اساس مفاد لیس تامه است به این صورت که از راه عدم ازلی می‌توان رکن یقین سابق را در فرض معلوم زمانی اثبات نموده و اثر مورد نظر را مترتب نمود (حایری، ۱۴۱۸: ۵۶۳)

به عنوان مثال تحقق بیع از جانب وکیل که در روز شنبه صورت پذیرفته و تحقق وقف از سوی موکل که معلوم نیست که در چه روزی صورت پذیرفته است که تحقق ارث برای ورثه منوط به تحقق بیع از جانب وکیل قبل از تحقق وقف از سوی موکل می‌باشد و در حقیقت موضوع مرکب از تحقق بیع و عدم وقف می‌باشد که با علم به زمان تحقق بیع در روز شنبه از سوی وکیل و تردید در تحقق وقف در روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه از سوی موکل، حکم به جریان استصحاب عدم وقف از سوی موکل تا روز یکشنبه خواهد شد لذا جریان استصحاب در مجهول زمانی که حالت عدمی متیقنی وجود دارد آشکار است و در زمان مقایسه با حادثه دیگر و گمان به از بین رفتن حالت سابقه و تحقق واقعه جدید اصالت استمرار حالت عدمی سابق صحیح خواهد بود. و در مورد قضیه معلوم زمانی نیز استصحاب جاری

خواهد بود و همین امر موجب می‌شود که دو استصحاب در ناحیه عدم هر یک از دو حادثه نسبت به دیگری تحقق پیدا کند و موجب تساقط آنها شده و رجوع به ادله دیگر راهی برای رفع مشکل تعارض بین دو دلیل خواهد بود. (تبریزی، ۱۳۷۸: ج ۵: ۳۴۴)

برخی محققین در این مورد بیان می‌دارند: «علم به تاریخ یکی از دو حادثه مرتبط با یکدیگر، دلالت بر تاخیر حادثه مجهول نخواهد داشت» (عاملی، بی‌تا: ج ۵: ۲۱۸)

بنابراین در صورت تکمیل ارکان استصحاب درواقع معلوم زمانی، جریان استصحاب ثابت بوده و از سوی دیگر جریان استصحاب در مجهول زمانی نیز امری مسلم است (اصفهانی، ۱۴۲۲: ۱۲۸) و با وجود کامل بودن ارکان استصحاب در مورد دو قضیه مرتبط با یکدیگر، ترجیح یکی از دو استصحاب نسبت به دیگری، می‌تواند نقشی موثر در به دست آوردن حکم ظاهری داشته باشد. اما نکته قابل توجه این است که جریان استصحاب در هیچ کدام از طرفین نسبت به دیگری ترجیح ندارد و تقدیم یکی از طرفین استصحاب نسبت به دیگری ترجیح بلاجهت و بدون مرجح می‌باشد. (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۷۰-۳۲۱) البته توجه به این نکته ضروری است که در صورت عدم علم اجمالی به تقدم یکی از طرفین نسبت به دیگری، تعارضی بین دو استصحاب حاصل از واقعه معلوم و مجهول زمانی محقق نمی‌شود؛ زیرا احتمال تقارن تحقق دو حادثه وجود دارد و با وجود احتمال تقارن، نوبت به تعارض و تساقط دو استصحاب حاصل از معلوم و مجهول نمی‌رسد. (خویی، ۱۴۲۲: ج ۳: ۲۱۵) اما در صورت وجود علم اجمالی به تقدیم یکی از طرفین معلوم و مجهول زمانی نسبت به یکدیگر، و عدم احتمال تقارن، بین اصالت عدم سبق یکی از طرفین نسبت به دیگری و اصل تاخر حادث تعارض حاصل شده و تساقط دو دلیل و رجوع به ادله دیگر ثابت می‌باشد.

۲-۳. جریان استصحاب بنا بر وجود یا عدم نعتی

اما جریان استصحاب در قضایای نعتی با توجه وجود اثر حقوقی نسبت به طرفین بدین صورت تحقق پیدا می‌کند که اثر مد نظر مترتب بر وجود نعتی و انصاف به تقدیم یا تاخیر باشد با این توضیح که موت مورث متصف به وجود تقدیم بر موت وارث باشد و همچنین اثر مورد نظر بنا بر عدم نعتی به معنای انصاف به عدم تقدیم یکی از طرفین نسبت به دیگری نیز تحقق پیدا می‌کند. در این صورت نیز تقدیم قضیه معلوم زمانی نسبت به قضیه مجهول محرز نیست. همچنانکه تقدیم قضیه مجهول بر معلوم زمانی نیز ثابت نمی‌باشد و با احراز عدم انصاف، موضوع استصحاب ثابت بوده و با تحقق ارکان آن، استصحاب جریان پیدا می‌کند؛ به عنوان مثال مرگ پدر نسبت به مرگ فرزند متصف به تقدم نیست و از سوی دیگر فوت فرزند نسبت به موت پدر نیز متصف به تقدم نمی‌باشد و در این صورت می‌توان عدم انصاف هر یک از طرفین نسبت به دیگری را استصحاب نمود زیرا بر خلاف استصحاب وجودی، برای جریان استصحاب عدم نیازی به احراز موضوع نیست و موضوع در استصحاب عدمی، نیازی به اثبات ندارد. (خویی، ۱۴۱۸: ج ۲: ۲۳۰)

به بیان دیگر در صورت سنجش دو حادثه نسبت به یکدیگر، اصل عدم اتصاف تقدم یک حادثه نسبت به حادثه دیگر است؛ زیرا با در نظر گرفتن دو واقعه نسبت به یکدیگر این نکته به دست می‌آید که هیچ کدام از آنها متصف به تقدم نسبت به حادثه دیگر نیست و همچنان نیز این اتصاف محرز نمی‌باشد و در جریان استصحاب عدمی، احراز عدم اتصاف تقدم نسبت به حادثه دیگر ضرورت ندارد، بلکه عدم اتصاف به تقدم در زمانی که وصف تقدم موجود نیست برای جریان استصحاب عدمی کافی خواهد بود. (خویی، ۱۴۱۹: ج ۳: ۲۱۶) در حقیقت استصحاب عدمی، نقطه مقابل استصحاب وجودی است؛ زیرا برای اتصاف و اثبات استصحاب وجودی، احراز موضوع امری انکار ناپذیر است و ثبوت یک محمول برای موضوع، فرع بر ثبوت موضوع خواهد بود. همچنانکه طبق قواعد مسلم منطقی به این نکته اشاره شده است که ثبوت محمول برای موضوع، فرع بر ثبوت متعلق حکم و موضوع خواهد بود. اما در مورد استصحاب عدمی، نیازی به احراز موضوع نیست و برای نفی محمول از موضوع دیگر نیازی به احراز و اثبات موضوع عدمی نیست. (بروجردی، ۱۴۱۲: ج ۲: ۴۳۱) زیرا در قضیه سالبه برای اتصاف و ایجاد ارتباط محمول با موضوع نیازی به وجود موضوع نیست. و عدم وجود موضوع، برای اتصاف محمول کافی خواهد بود. برخی محققین در این مورد بیان می‌دارد: «عدم خاص یعنی عدم معلوم در زمان حادثه دیگر مشکوک است و با ملاحظه این مطلب اصل استصحاب جاری می‌شود.» (روحانی، ۱۴۱۲: ج ۵: ۵۲۹)

درواقع قضیه نعتی دارای حالت سابقه می‌باشد و احراز موضوع با قضایای وجودی متفاوت می‌باشد؛ زیرا در قضایای عدم نعتی برای اتصاف محمول، نیازی به اثبات موضوع نیست و عدم تقدیم یکی واقعه نسبت به حادثه دیگر به عنوان موضوع در نظر گرفته می‌شود و در این حالت حکم به عدم اتصاف مرگ فرزند تا زمان یقین به حصول آن استصحاب می‌شود. البته التزام به این مطلب بدین معنا نیست که لوازم عقلی مستصحب موجود که تاخیر از موت پدر است ثابت شود و حکم به تاخر وجود حادث مجهول نسبت به واقعه معلوم داده شود؛ زیرا نتیجه‌گیری از این راه همان اصل مثبت و ملازمه عقلیه خواهد بود که جریان آن در استصحاب ثابت نخواهد بود. (انصاری، ۱۴۲۸: ج ۳: ۲۵۰) افزون بر اینکه بنای عقلا نیز احراز تاخیر از راه اصل مثبت را تایید نمی‌نماید. (خویی، ۱۴۱۹: ج ۲: ۱۸۸) در نتیجه با توجه به احراز موضوع استصحاب عدمی و جریان استصحاب در دو طرف، تحقق تعارض امری بدیهی خواهد بود و با عدم ترجیح دو استصحاب نسبت به دیگری، تساقط دو استصحاب و رجوع به ادله دیگر متعین خواهد بود.

۳-۳. استناد به اطلاق روایت جهت حل مسئله تعارض

با توجه به آنچه بیان شد تحقق ارکان استصحاب در دو طرف قضیه معلوم و مجهول زمانی ثابت می‌باشد و در این زمینه بین قضیه مجهول التاریخین و مجهول و معلوم زمانی تفاوتی وجود نخواهد داشت و با توجه به وجود معیار واحد بین قضیه مجهول التاریخین و معلوم و مجهول زمانی، رجوع به

روایات موجود در این زمینه متعین خواهد بود. همچنانکه در این موارد حکم به توارث طرفین از یکدیگر به عنوان راهکاری برای برون رفت از این مسئله بیان شده است. چنانکه در روایات از کیفیت ارث افرادی که در کشتی غرق می‌شوند یا اینکه دیواری بر روی آنها فرو می‌ریزد سوال شد و در پاسخ بیان شده است که: «هر کدام از دیگری ارث می‌برد.» (صدوق؛ ۱۴۱۳، ج ۴: ۳۰۷) در نتیجه در صورت عدم آگاهی نسبت به تقدم و تاخر هر کدام نسبت به دیگری حکم به توارث طرفین ثابت خواهد بود؛ زیرا علت و تعلیل بیان شده در روایات اختصاص به مسئله غرق و مهدوم علیه نداشته و همه موارد جهل به تقدیم و تاخیر یکی از حوادث نسبت به دیگری را شامل می‌شود.

آیت الله خویی در این مورد بیان می‌دارد: «روایات موجود اگر چه در مورد غرق و مهدوم علیه وارد شده است اما حکم توارث بین آنها اختصاص به غرق و مهدوم علیه ندارد بلکه در هر موردی که سابق و لاحق از دو واقعه معلوم نباشد جاری خواهد بود... زیرا تعلیل موود در روایات عام می‌باشد و اینکه معیار در شمول روایات عدم علم به سبقت موت یکی از طرفین بر دیگری می‌باشد.» (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۸: ۳۹۵)

درواقع بیان سبب غرق و هدم در روایات از باب مثال و نمونه بوده و دلیلی برای اختصاص به دو مورد مذکور ندارد (اراک، ۱۴۱۳: ۱۸۰) و از حیث عرف و ارتکاز عقلایی نیز خصوصیتی در اختصاص توارث به این دو مورد موجود نیست. (سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۳: ۲۶۹؛ وحید، ۱۴۲۸: ج ۳: ۴۳۸؛ سیستانی، ۱۴۱۷: ج ۳: ۳۶۱، فیاض، بی تا، ج ۳: ۲۲۹) بلکه موارد دیگر مانند جنگ و تصادف و سقوط هواپیما و مانند آن را شامل خواهد شد؛ زیرا معیار و میزان اصلی در روایات این است که تقدم و تاخر هر کدام از طرفین نسبت به دیگری مشتبه باشد (طباطبایی، ۱۴۲۳: ج ۵: ۲۰۵) و نسبت به سبقت موت هر یک بر دیگری یقینی وجود نداشته باشد که در این صورت عموم روایات، شامل معلوم و مجهول زمانی خواهد بود و اختصاص به مجهول التاریخ نیز نخواهد داشت.

نتایج

پژوهش در حوادث معلوم و مجهول زمانی این نکته را آشکار می‌سازد که اگر یکی از دو حادثه مرتبط با یکدیگر از لحاظ زمانی مشخص باشد در این صورت علم به وجود یک قضیه موجب تفاوت حکم نخواهد شد؛ زیرا اگرچه حادثه معلوم با توجه به اجزاء زمان دارای ابهام نیست، اما اگر حادثه به صورت محمولی و مفاد لیس تامه در نظر گرفته شود و اثر مد نظر مربوط به سبقت یکی از طرفین باشد، در این صورت با فرض عدم تحقق سبقت، جریان استصحاب در دو طرف معلوم و مجهول زمانی ثابت خواهد بود. از سوی دیگر اگر حادثه در ارتباط و سنجش با حادثه دیگر با وصف تقدم یکی از طرفین نسبت به دیگری در نظر گرفته شود و تحقق ارث منوط به موت وارث یا مورث متصف به قید تقدم نسبت به دیگری باشد و به صورت مفاد کان ناقصه در نظر گرفته شود، همچنان ابهام و اجمال در طرفین معلوم و مجهول زمانی وجود خواهد داشت؛ زیرا تقدم و تاخر هر یک از طرفین نسبت به دیگری

امکان پذیر بوده و همین امر موجب می‌شود که دلیل ظاهری استصحاب در هر دو طرف معلوم و مجهول جریان پیدا کرده و در صورت عدم ترجیح دو دلیل نسبت به یکدیگر، تساقط بین دو دلیل فقهاتی ثابت خواهد بود و رجوع به ادله دیگر متعین گردد و به نظر می‌رسد با توجه به اینکه بین مسئله مجهول التاریخین و معلوم و مجهول زمانی تفاوتی وجود ندارد در این صورت اطلاق موجود در روایات شامل موضوع معلوم و مجهول زمانی شده و حکم به توارث هر یک از دو طرف معلوم و مجهول زمانی از مال موروث یکدیگر ثابت می‌باشد؛ در نتیجه مفاد ماده ۸۷۴ قانون مدنی که ارث را اختصاص به طرف مجهول دانسته است قابل نقد بوده و تعلق ارث به طرفین و توارث از یکدیگر نظریه مختار و مطلوب به نظر می‌رسد.



منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹)، کفایه الاصول، قم: موسسه آل البيت.
- اراکي، محمد علی (۱۳۷۵) اصول الفقه، اول، قم: . موسسه در راه حق.
- _____ (۱۴۱۳) رساله في الإرث، اول، قم: مؤسسه در راه حق.
- اسلامی، رضا (۱۳۸۷) قواعد کلی استنباط، پنجم، قم: بوستان کتاب.
- اصفهانی، فاضل هندی (۱۴۱۶ق)، کشف اللثام، قم: انتشارات اسلامی.
- اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۲۲ق)، وسیله النجاة، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۴۱۵) صلاة المسافر، اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق)، فرائد الاصول، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
- بجنوردی، محمد (۱۳۸۷ش)، استصحاب شرح کفایه الاصول، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- بروجردی، حسین (۱۴۱۲) الحاشیه علی کفایه الاصول، اول، قم: انصاریان.
- بهبهانی، سید علی (۱۴۰۵ ق) الفوائد العلیة-القواعد الكلية، دوم، اهواز: کتابخانه دار العلم.
- تبریزی، جواد (۱۳۷۸)، دروس فی مسائل علم الاصول، قم: دار الصدیقه الشهیده.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۴) وصیت و ارث، تهران: دانشگاه تهران.
- حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸ق) درر الفوائد، ششم، قم: موسسه نشر اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق) وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت.
- حسینی شیرازی، صادق، (۱۴۲۷) بیان الاصول، قم: دار الانصار.
- حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، شرایع الاسلام، قم: موسسه اسماعیلیان،
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، قواعد الاحکام، قم: انتشارات اسلامی.
- حیدری، رائد (۱۳۸۷) المقرر فی شرح المنطق المظفر، قم: ذوی القربی.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۸۱ق) الاستصحاب، چاپ اول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، مصباح الاصول، قم: موسسه احیاء التراث.
- _____ (۱۴۱۸ق) موسوعة الإمام الخوئي، قم: اول، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي.

_____ (۱۴۱۹). دراسات في علم الأصول، اول، قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام.

وحيد، حسين (۱۴۲۸ ق) منهاج الصالحين، پنجم، قم: مدرسه امام باقر عليه السلام. روحاني، سيد صادق (۱۴۱۲ هـ)، فقه الصادق عليه السلام، اول، قم: دار الكتاب.

_____ (۱۳۸۲). زبده الاصول، دوم، تهران: حديث دل.

زينالي نسراني، حسين (۱۳۹۲)، قانون مدني و محشاه كاشان: قانون مدار.

سبحاني، جعفر (۱۴۱۴ ق)، المحصول في علم الاصول، قم: امام صادق.

_____ (۱۴۲۴ ق)، إرشاد العقول الى مباحث الأصول، اول، قم: امام صادق.

سيستاني، سيد علي حسيني (۱۴۱۷ ق) منهاج الصالحين، پنجم، قم: دفتر حضرت آية الله سيستاني.

سبزواري، سيد عبد الأعلى (۱۴۱۳ ق) مهذب الأحكام، چهارم، قم: مؤسسه المنار.

شبيري زنجاني، سيد موسی (۱۴۱۹ ق)، كتاب نكاح، قم: رای پرداز.

صدر، محمد باقر (۱۴۱۸ ق) دروس في علم الاصول، قم: النشر الاسلامي.

صدوق، محمد بن علي، (۱۴۱۳ ق) من لا يحضره الفقيه، چاپ دوم، قم: انتشارات اسلامي.

طوسي، محمد به حسن (۱۳۸۷ ق)، المبسوط في فقه الاماميه، تهران: المكتبة المرتضويه،

فياض، محمد اسحاق (بي تا) منهاج الصالحين.

قمي، سيد تقی طباطبائي، (۱۴۲۶ ق) مباني منهاج الصالحين، اول، قم: منشورات قلم الشرق.

_____ (۱۳۷۱) آرائنا في اصول الفقه، اول، قم: محلاتي.

_____ (۱۴۲۳ ق) الدلائل في شرح منتخب المسائل، اول، قم: كتابفروشي محلاتي. عميد زنجاني،

موسى، (۱۳۴۲) ارث در حقوق مدني ايران، قم: پيروز

عاملی، سيد جواد، (بي تا) مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، اول، بيروت: إحياء التراث العربي.

عاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۷ ق)، الدروس الشرعيه في فقه الاماميه، قم: انتشارات اسلامي.

عاملی، زين الدين بن علي (۱۴۱۳ ق)، مسالك الافهام، قم: موسسه معارف اسلامي.

عراقي، آقا ضياء الدين، كزازی، علي (بي تا) كتاب القضاء، اول، قم: چاپخانه مهر.

عراقي، آقا ضياء، نائینی، محمد حسين، (۱۳۸۰)، الاصول، اول، قم، موسسه آيت الله بروجردی.

کاشف الغطاء، حسن بن جعفر (١٤٢٢ ق) أنوار الفقاهة- کتاب الطلاق، اول، نجف: مؤسسه کاشف الغطا

کاتوزیان، ناصر (١٤٠٠) ارث، هفتم، تهران: میزان.

گلیایگانی، علی صافی (١٤٢٧ ق) اول،، ذخیره العقبی فی شرح العروة الوثقی، قم: گنج عرفان.

لنکرانی، محمد فاضل (١٤٢٢ ق) الأحکام الواضحة، قم: چهارم مرکز فقهی ائمه اطهار،

_____ (١٤٣٠) دراسات فی الاصول، اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.

مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (١٤١٥ ق) القصاص علی ضوء القرآن و السنة، اول، قم: انتشارات مرعشی نجفی

مغنیه، محمد جواد (١٩٧٥ م)، علم اصول الفقه فی ثوبه الجديد، بیروت: دارالعلم.

_____ (١٤٢١ ق) فقه الإمام الصادق علیه السلام، دوم، قم: مؤسسه انصاریان،

_____ (١٤٢١ ق)، الفقه علی المذاهب الخمسه، دهم، بیروت: دارالجواد.

مکارم شیرازی، ناصر (١٤٢٥ ق) أنوار الفقاهة کتاب النکاح، اول، قم: مدرسة الإمام علي بن أبي طالب

مراغی، میر عبد الفتاح (١٤١٧ ق) العناوین الفقهیة، اول، قم: انتشارات اسلامی،

محقق داماد، سید مصطفی (١٣٦٢) مباحثی از اصول فقه اول، تهران: مرکز نشر علوم انسانی،

نائینی، محمد حسین (١٣٧٦)، فوائد الاصول، قم: جامعه مدرسین.

نجفی، محمد حسن (١٤٠٤ ق) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربي

وحید، حسین، پنجم (١٤٢٨ ق) منهج الصالحین، قم: مدرسه امام باقر علیه السلام

یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی (١٤٢٢ ق)، العروة الوثقی مع تعالیق الإمام الخميني، اول، تهران:

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی (١٤١٩ ق) العروة الوثقی (المحشی)، اول، قم: دفتر انتشارات

اسلامی.